

در باب یقین

فارسی، آلمانی، انگلیسی

سرشناسه: ویتگنشتاین، لودویگ، ۱۸۸۹-۱۹۵۱م.

Wittgenstein, Ludwig

عنوان و نام پدیدآور: در باب یقین؛ فارسی، آلمانی، انگلیسی / لودویگ ویتگنشتاین؛ ترجمه مالک حسینی.

مشخصات نشر: تهران: هرمس، ۱۴۰۲.

مشخصات ظاهری: ۲۸۰ص.

شابک: 978-600-456-325-3

یادداشت: فارسی، آلمانی، انگلیسی.

یادداشت: عنوان اصلی: Über Gewißheit = On Certainty, c1969.

یادداشت: نمایه.

موضوع: یقین

شناسه افزوده: حسینی، مالک، ۱۳۴۷-، مترجم

رده‌بندی کنگره: B۳۱۹۹

رده‌بندی دیویی: ۱۹۳

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۹۱۳۵۹۲۱

لودویگ ویتگنشتاین

در باب یقین

فارسی، آلمانی، انگلیسی

ترجمه

مالک حسینی



همه حقوق برای ناشران محفوظ است.



انتشارات هرمس: تهران، خیابان ولی عصر، بالاتر از میدان ونک، شماره ۲۴۹۳

تلفن: ۸۸۷۹۵۶۷۴

www.hermespublisher.com



نشرکردن

لودویگ ویتگنشتاین

در باب یقین

مترجم: مالک حسینی

مدیر هنری: سحر ترهنده

مدیر آماده‌سازی فنی: حسن امیری‌آرا

ناظر چاپ: حسین میرزاحسینی

لیتوگرافی: نقش

چاپ: رسام

صحافی: صداقت

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۵۶-۳۲۵-۳

ویراست سوم، چاپ اول: ۱۴۰۲ (ویراست اول: ۱۳۷۹؛ ویراست دوم: ۱۳۸۷)

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۲۱۰,۰۰۰ تومان

ترجمه در باب یقین را تقدیم می‌کنم به
اولین یقین زندگی‌ام، مادرم

فهرست

یادداشت مترجم	-----	نه
پیش‌گفتار	-----	یازده
در باب یقین	-----	۱
نمایهٔ فارسی	-----	۱۲۱
نمایهٔ آلمانی	-----	۱۲۹
نمایهٔ انگلیسی	-----	۱۳۳

یادداشت مترجم

لودویگ ویتگنشتاین در یک سال و نیم آخر عمرش، هم‌زمان با بیماری بی‌درمان، نکته‌های فلسفی فراوانی نوشت که موضوع بیشترشان یا مفهوم رنگ و مسائل مرتبط با آن بود یا مفاهیمی معرفت‌شناختی چون دانستن و شک و یقین. این نکته‌ها در دو کتاب منتشر شده‌اند: یکی دربارهٔ رنگ‌ها، که ترجمه‌اش قرار است هم‌زمان با کتاب پیش‌رو چاپ شود؛ دیگری همین کتاب پیش‌رو، که ویراست نخست یک‌زبانه و ویراست دوم سه‌زبانۀ آن پیش‌تر چاپ شده بود و اکنون ویراست سوم آن منتشر می‌شود.

برای ویراست سوم، علاوه بر اصلاح غلط‌های چاپی، خصوصاً در متن آلمانی و ترجمهٔ انگلیسی، تغییرات زبانی فراوانی داده‌ام که عمدتاً به‌منظور هماهنگی با واژه‌گزینی اختیارشده در تحقیقات فلسفی بوده است. همچنین «پیش‌گفتار» را با پیش‌گفتار ترجمهٔ انگلیسی مطابق کرده‌ام که اندک تفاوتی با پیش‌گفتار متن آلمانی دارد، پیش‌گفتاری که به نظر می‌رسد از انگلیسی ترجمه شده باشد. در اواخر پیش‌گفتار، و در همان بندی که در متن آلمانی نیامده است، جمله‌ای را که اکنون دیگر موضوعیت ندارد حذف کرده‌ام و در عوض جمله‌ای داخل { } آورده‌ام.

در باب یقین را از متن اصلی آلمانی ترجمه کرده‌ام، ولی در این چاپ ترجمهٔ انگلیسی نیز آورده شده است تا خوانندگانی هم که از این دو زبان فقط با انگلیسی

آشنایی دارند از مزایای مطالعهٔ متنی علاوه بر ترجمهٔ فارسی بی‌بهره نمانند؛ خصوصاً به این دسته از خوانندگان توصیه می‌کنم «مقدمهٔ ویراستاران بر ویراست چهارم و ترجمهٔ اصلاح‌شدهٔ انگلیسی» را در تحقیقات فلسفی بخوانند و نکته‌های زبانی طرح‌شده در آنجا را مدّ نظر داشته باشند، و آنان را توجه می‌دهم که ترجمهٔ انگلیسی – که ظاهراً بر اساس چاپ نخست متن آلمانی است – در چند جا با متن آلمانی (و ترجمهٔ فارسی) هم‌خوانی ندارد.

اثر پیش‌رو اولین کتابی است که من از ویتگنشتاین ترجمه کردم، آن هم بیست و دو سال پیش که استاد مصطفی ملکیان پیشنهادش را دادند و مرا ترغیب به آن کردند و در نهایت با مهر تأییدشان جسارت انتشارش را در من پدید آوردند؛ همچنان سپاسگزار ایشانم و برایشان طول عمر همراه با تندرستی آرزو دارم. همچنان سپاسگزار همهٔ کسان دیگری نیز هستم که سهمی در محاسن ویراست‌های پیشین این ترجمه داشتند. برای ویراست جدید، از دکتر یوآخیم شولته^۱ سپاسگزارم که در ده موردی توضیحات ارزنده‌اش تردیدهایم را برطرف کرد.

مالک حسینی

اردیبهشت ۱۳۹۹

1. Joachim Schulte

پیش‌گفتار

آنچه در اینجا منتشر می‌کنیم متعلق به یک‌سال‌ونیم آخر زندگی ویتگنشتاین است. او در اواسط ۱۹۴۹ به دعوت نرمن ملکم^۱ از ایالات متحده دیدار کرد و در خانه ملکم واقع در ایتاکا اقامت گزید. ملکم به او انگیزه دوباره داد تا به 'دفاع از عقل سلیم'^۲ مورپردازد، یعنی به این ادعای او که شماری از گزاره‌ها را با اطمینان می‌داند؛ مثلاً: «این یک دست است، و این هم دستی دیگر»، «زمین مدت‌ها پیش از تولد من وجود داشته است» و «من هیچ‌گاه از سطح زمین دور نبوده‌ام». اولین گزاره از مقاله «برهان عالم خارج» مور است. دو گزاره دیگر از نوشته «دفاع از عقل سلیم» او؛ اینها از مدت‌ها پیش مورد توجه ویتگنشتاین قرار گرفته و به مور گفته بود که این بهترین مقاله او است. مور موافق بود. کتاب حاضر همه آنچه را ویتگنشتاین درباره این موضوع از آن زمان تا هنگام مرگش نگاشت در برمی‌گیرد. کل این کتاب مجموعه‌ای از یادداشت‌های اولیه است؛ او زنده نماند تا این مطالب را گزینش و پردازش کند.

یادداشت‌ها مرکب از چهار بخش است؛ در نکته‌های شماره ۶۵ و ۱۹۲ و ۲۹۹ این بخش‌ها را نشان داده‌ایم. آنچه گمان می‌کنیم اولین بخش باشد بر بیست برگه خط‌دار امتحانی جدا از هم نوشته شده و بدون تاریخ است. اینها را ویتگنشتاین

1. Norman Malcolm

2. 'defence of common sense'

در اتاق خود در خانه گ. ا. م. آنسکم در آکسفورد به جا گذاشت، که (قطع نظر از سفری به نروژ در پاییز) از آوریل ۱۹۵۰ تا فوریه ۱۹۵۱ در آن زندگی می کرد. به تصور من (گ. ا. م. ا.) آنها را در وین، که از کریسمس ۱۹۴۹ تا ماه مارس در آنجا اقامت داشت، نوشته بود؛ اما اینک نمی توانم مبنای این تصور را به خاطر آورم. بقیه در دفترچه های یادداشت نوشته شده و دارای تاریخ است؛ در اواخر، تاریخ نوشته ها بدون استثنا ذکر شده است. تاریخ آخرین یادداشت دو روز پیش از مرگ او، در بیست و نهم آوریل ۱۹۵۱، است. ما تاریخ ها را دقیقاً همان گونه که در دست نوشته ها آمده، باقی گذاشته ایم. اما شماره گذاری تک تک قطعات از ویراستاران است.

اینها تنها چیزهایی نبودند که ویتگنشتاین طی این دوره نوشت. او مقدار قابل ملاحظه ای درباره رنگ مفاهیم نوشت، و این مطالب را گزینش و پردازش هم کرد و به حیطه ای کوچک تقلیل داد. {این بخش از یادداشت های ویتگنشتاین با عنوان درباره رنگ ها منتشر شده است.}

مناسب به نظر رسید که این اثر جداگانه منتشر شود. این اثر گزیده نیست؛ در دفترچه های یادداشت ویتگنشتاین موضوعی مجزا است، موضوعی که از قرار معلوم در چهار دوره جداگانه طی آن هجده ماه مشغولش بوده است. در نوشته حاضر بررسی واحد و منسجمی از موضوع ارائه می شود.

آنسکم^۱

فُن وریکت^۲

در باب یقین

ÜBER GEWISßHEIT

ON CERTAINTY

۱. اگر تو می‌دانی که این یک دست است، * همه چیزهای دیگر را از تو می‌پذیریم.
(اگر بگویند فلان گزاره را نمی‌شود اثبات کرد، البته منظور این نیست که آن را نمی‌شود از گزاره‌های دیگر اخذ کرد؛ هر گزاره‌ای را می‌شود از گزاره‌های دیگر اخذ کرد. ولی چه بسا که این گزاره‌ها قطعی‌تر از خود آن گزاره نباشند.) (در این باره طُرفه‌نکته‌ای از ه. نیومن.)

۲. از اینکه به نظر من — یا همه — چنین می‌نماید، نتیجه نمی‌شود که چنین هست. ولی البته می‌شود پرسید که آیا می‌توان به نحوی معنادار در آن شک کرد.

۳. اگر کسی مثلاً بگوید «نمی‌دانم که آیا آن یک دست است»، می‌شود به او گفت «نزدیک‌تر نگاه کن». — این امکان متقاعد ساختن خود جزو بازی زبانی است. یکی از وجوه ماهوی آن است.

۴. «می‌دانم که من یک انسانم.» برای آنکه ببینی معنای این گزاره چه اندازه ناروشن است، نقیض آن را در نظر بگیر. پیش از هر چیز می‌شود این‌طور فهمیدش: «می‌دانم که اندام‌های انسانی دارم». (مثلاً مغز که خب کسی تاکنون آن را ندیده است.) ولی درباره گزاره‌ای مثل «می‌دانم که مغز دارم» چه؟ آیا می‌توانم در آن شک کنم؟ برای شک کردن دلیلی ندارم! همه چیز به نفع آن است و هیچ چیز ضد آن نیست. با این حال، می‌شود تصور کرد که موقع عمل جراحی مجموعه من خالی از کار درآید.

* نک

G. E. Moore, "Proof of an External World", in *Proceedings of the British Academy*, 1939; "A Defence of Common Sense", in *Contemporary British Philosophy*, 2nd Series, Ed. J. H. Muirhead, 1925.

هر دو نوشته در مقالات فلسفی مور نیز یافت می‌شوند:

Philosophical Papers, London, George Allen and Unwin, 1959. ویراستاران

1. Wenn du weißt, daß hier eine Hand* ist, so geben wir dir alles übrige zu.
(Sagt man, der und der Satz lasse sich nicht beweisen, so heißt das natürlich nicht, daß er sich nicht aus andern herleiten läßt; jeder Satz läßt sich aus andern herleiten. Aber diese mögen nicht sicherer sein als er selbst.) (Dazu eine komische Bemerkung H. Newmans.)
2. Daß es mir — oder Allen — so *scheint*, daraus folgt nicht, daß es so *ist*.
Wohl aber läßt sich fragen, ob man dies sinnvoll bezweifeln kann.
3. Wenn z. B. jemand sagt "Ich weiß nicht, ob da eine Hand ist", so könnte man ihm sagen "Schau näher hin". — Diese Möglichkeit des Sichüberzeugens gehört zum Sprachspiel. Ist einer seiner wesentlichen Züge.
4. "Ich weiß, daß ich ein Mensch bin." Um zu sehen, wie unklar der Sinn des Satzes ist, betrachte seine Negation. Am ehesten noch könnte man ihn so auffassen: "Ich weiß, daß ich die menschlichen Organe habe." (Z. B. ein Gehirn, welches doch noch niemand gesehen hat.) Aber wie ist es mit einem Satze wie "Ich weiß, daß ich ein Gehirn habe"? Kann ich ihn bezweifeln? Zum *Zweifeln* fehlen mir die Gründe! 'Es spricht alles dafür, und nichts dagegen.' Dennoch läßt sich vorstellen, daß bei einer Operation mein Schädel sich als leer erwiese.

* S. G. E. Moore, "Proof of an External World", in *Proceedings of the British Academy* 1939; "A Defence of Common Sense" in *Contemporary British Philosophy, 2nd Series*; J. H. Muirhead Herausg. 1925. Beide Schriften sind auch zu finden in Moores *Philosophical Papers*, London, George Allen and Unwin 1959. Herausg.

-
1. If you do know that *here is one hand*,* we'll grant you all the rest.
When one says that such and such a proposition can't be proved, of course that does not mean that it can't be derived from other propositions; any proposition can be derived from other ones. But they may be no more certain than it is itself. (On this a curious remark by H. Newman.)
 2. From its *seeming* to me — or to everyone — to be so, it doesn't follow that it *is* so.
What we can ask is whether it can make sense to doubt it.
 3. If e.g. someone says "I don't know if there's a hand here" he might be told "Look closer". — This possibility of satisfying oneself is part of the language-game. Is one of its essential features.
 4. "I know that I am a human being." In order to see how unclear the sense of this proposition is, consider its negation. At most it might be taken to mean "I know I have the organs of a human". (E.g. a brain which, after all, no one has ever yet seen.) But what about such a proposition as "I know I have a brain"? Can I doubt it? Grounds for *doubt* are lacking! 'Everything speaks in its favour, nothing against it.' Nevertheless it is imaginable that my skull should turn out empty when it was operated on.

* See G. E. Moore, "Proof of an External World", *Proceedings of the British Academy*, Vol. XXV, 1939; also "A Defence of Common Sense" in *Contemporary British Philosophy, 2nd Series*, Ed. J. H. Muirhead, 1925. Both papers are in Moore's *Philosophical Papers*, London, George Allen and Unwin, 1959. *Editors*.